به ابلابیوس.

شما که در درون انسان با تمام قوا قوی هستید، باید از حقوق خود به مبارزه با دشمنان حقیقت ادامه دهید و از این وظیفه کوتاه نیامدید تا ما پدران از زحمات نجیب پسران خود خوشحال شویم. زیرا این فرمان قانون طبیعت است، اما چون صفوف خود را برگردانید و تیرهایی را که مخالفان حق پرتاب می‌کنند بر ضد ما می‌فرستید و می‌خواهید که زغال‌های سوزان و میله‌های آن‌ها را که با علم نادرست تیز می‌شوند، با سپر ایمان به دست ما پیرمردان خاموش کنید، ما خود را به فرمان شما سرمشق می‌گیریم و به ما دستور می‌دهیم که عادل باشیم. ابلابیوس، سرباز نجیب مسیح، اگر ما تو را به چنین مسابقه ای دعوت کنیم، به تلافی چنین دستوراتی.

در حقیقت، سؤالی که شما برای ما مطرح می‌کنید سؤال کوچکی نیست و اگر با درمان ناکافی مواجه شود، آسیب کوچکی به دنبال خواهد داشت. زیرا در نگاه اول مجبوریم یکی از دو نظر اشتباه را بپذیریم و یا بگوییم سه خدا وجود دارد که غیرقانونی است و یا اینکه خدایی پسر و روح القدس را که غیرقانونی و پوچ است تصدیق نکنیم.

استدلالی که شما بیان می کنید چیزی شبیه به این است: - پطرس، یعقوب و یوحنا که در یک طبیعت انسانی هستند، سه مرد نامیده می شوند: و توصیف کسانی که در طبیعت متحد هستند، اگر بیش از یک باشند، با عدد جمع اسمی که از طبیعت آنها گرفته شده است، بیهوده نیست. پس اگر در مورد فوق عرف این را اعتراف کند و هیچ کس ما را منع نکند که از دو نفر به عنوان دو نفر یا کسانی که بیش از دو نفر هستند سه نفر صحبت کنیم، چگونه است که در اظهارات ما از اسرار ایمان، هر چند به سه شخص اعتراف کنیم و تفاوت ماهیت بین آنها را اعتراف نکنیم، به نوعی با اعتراف خود به این اختلاف و اختلاف در خداوند می گوییم. پسر و روح القدس یکی است، و با این حال مردم را منع می کنند که بگویند سه خدا وجود دارد؟ همان‌طور که گفتم، برخورد با این سؤال بسیار دشوار است: با این حال، اگر بتوانیم چیزی را پیدا کنیم که به عدم اطمینان ذهن ما کمک کند، به طوری که دیگر در این دوراهی هیولایی دچار تزلزل و تزلزل نشود، خوب است: از سوی دیگر، حتی اگر استدلال ما با مشکل نابرابر شناخته شود، باید برای همیشه، سنت را محکم و بی‌تحرک نگه داریم، سنت‌هایی را که از جانب خداوند به دست آورده‌ایم. وکیل ایمان ما است. اما در غیر این صورت، ما در آن مواردی که تعیین شده است، ایمان خود را تغییرناپذیر نگه خواهیم داشت.

پس دلیل آن چیست که وقتی یکی یکی کسانی را که در یک طبیعت به ما نشان داده می‌شوند، می‌شماریم، معمولاً آنها را به صورت جمع نام می‌بریم و به جای اینکه همه را یکی بخوانیم، از مردان زیادی صحبت می‌کنیم: در حالی که در مورد فطرت الهی، تعریف اعتقادی ما تعدد خدایان را رد می‌کند، و یکباره اشخاص را به صورت غیر مجاز برمی‌شماریم، و در همان زمان به آن اشاره نمی‌کنیم؟ شاید به نظر برسد که کسی به این نکته دست می‌یابد که می‌گوید (سخن گفتن با مردم رک و راست)، که این تعریف از به حساب آوردن خدایان به هر تعداد برای اجتناب از آن امتناع می‌ورزد.

شباهت به شرک بتها، مبادا اگر ما نیز خدا را نه به صورت مفرد، بلکه به صورت جمع، چنانکه عادت دارند، برشماریم، ممکن است جمعی از عقاید نیز وجود داشته باشد. من می گویم که اگر این پاسخ برای افرادی با روحیه بی فریب تر داده شود، ممکن است تا حدودی سنگین به نظر برسد: اما در مورد دیگرانی که می خواهند یکی از گزینه هایی را که پیشنهاد می کنند ثابت شود (یا اینکه خدا را در سه شخص نپذیریم، یا اگر چنین کنیم، باید از کسانی صحبت کنیم که در همان خدای سه نفر سهیم هستند)، این پاسخ دشوار نیست. و از این رو ما باید پاسخ خود را طولانی تر بیان کنیم و حقیقت را به بهترین شکل ممکن ردیابی کنیم. زیرا سوال یک سوال معمولی نیست.

بنابراین، برای شروع می گوییم که این عمل که کسانی را که در طبیعت تقسیم نمی شوند به نام ماهیت مشترکشان به صورت جمع، و گفتن این که آنها مردان زیادی هستند، یک سوء استفاده عرفی از زبان است، و اینکه بگوییم آنها ماهیت های انسانی بسیاری هستند، تقریباً یکسان است. و حقیقت این را ممکن است از مثال زیر ببینیم. وقتی کسی را خطاب می‌کنیم، او را به نام ذاتش صدا نمی‌زنیم، تا مبادا از اجتماع اسم، گیجی حاصل شود، همانطور که اگر هر یک از کسانی که آن را می‌شنوند، فکر کنند که او شخص مورد خطاب است، اتفاق می‌افتد، زیرا این ندا نه به اسم خاص، بلکه با نام مشترک ذات آنها انجام می‌شود: اما ما او را با استفاده از آن نامی که متعلق به من است، از انبوهی جدا می‌کنیم. بنابراین، بسیاری از کسانی هستند که در طبیعت سهیم شده اند - مثلاً شاگردان بسیاری، یا رسولان یا شهدا - اما انسان در همه آنها یکی است. از آنجا که همانطور که گفته شد، اصطلاح انسان به ذات فرد به خودی خود تعلق ندارد، بلکه به چیزی که رایج است تعلق دارد. زیرا لوقا مرد است یا استفان مرد است. اما نتیجه نمی‌شود که اگر کسی مرد باشد، لوقا یا استیفان است. با این حال ماهیت آنها یکی است، به خودی خود در اتحاد، و یک واحد مطلقاً غیرقابل تقسیم است، که قادر به افزایش یا کاهش با تفریق نیست، اما در ذات خود است و پیوسته یکی می ماند، حتی اگر به صورت کثرت، پیوسته، کامل و با افرادی که در آن شرکت می کنند تقسیم نشود، جدایی ناپذیر است. و همانطور که در هر حال از یک قوم یا گروه یا لشکر یا مجلس به صورت مفرد صحبت می کنیم، در حالی که هر یک از اینها در کثرت تصور می شود، بنابر بیان دقیق تر، انسان یکی است، هر چند کسانی که در یک طبیعت برای ما به نمایش گذاشته می شوند، کثرت را تشکیل دهند. بنابراین، بسیار بهتر است که عادت نادرست خود را اصلاح کنیم تا دیگر نام طبیعت را به کثرت تعمیم ندهیم، تا اینکه با بند عادت، خطای موجود در مورد فوق را به اظهارات خود در مورد خدا منتقل کنیم. اما از آنجایی که اصلاح عادت غیرممکن است (چرا که چگونه می توانید کسی را متقاعد کنید که از کسانی صحبت نکند که در طبیعت مشابه بسیاری از مردان ظاهر می شوند؟ - در واقع، در هر مورد عادت چیزی است که به سختی قابل تغییر است)، ما تا این حد اشتباه نمی کنیم که در مورد طبیعت مختلف برخلاف عادت رایج عمل نکنیم، زیرا هیچ ضرری از استفاده اشتباه از این عبارت ناشی نمی شود، بلکه در مورد استفاده اشتباه از این نام ناشی می شود. بنابراین عاری از خطر: زیرا آنچه در این موضوعات کم اهمیت است دیگر موضوع کوچکی نیست. بنابراین، طبق شهادت کتاب مقدس باید خدای واحد را اعتراف کنیم، ای اسرائیل بشنو، خداوند، خدای تو، خداوند واحد است، حتی اگر نام الوهیت از طریق تثلیث مقدس امتداد یابد. این را طبق گزارشی که در مورد فطرت انسان آورده ایم، می گویم که در آن فهمیده ایم که چنین است

بسط نام طبیعت با علامت کثرت نادرست است. با این حال، ما باید نام خدا را با دقت بیشتری بررسی کنیم تا از طریق اهمیتی که در این کلمه وجود دارد، کمکی برای روشن شدن سؤالی که پیش روی خود داریم، به دست آوریم.

اکثر مردم گمان می کنند که کلمه ربوبیت در طبیعت در درجه خاصی به کار می رود: و همان گونه که بهشت یا خورشید یا هر یک از اجزای تشکیل دهنده عالم با نام های خاصی که برای موضوعات مهم است نشان داده می شود، می گویند در مورد فطرت متعالی و الهی، کلمه ربوبیت با نامی که برای ما نشان می دهد مناسب است. از سوی دیگر، ما با پیروی از پیشنهادات کتاب مقدس، دریافتیم که آن طبیعت نامشخص و ناگفتنی است، و می گوییم که هر اصطلاحی که توسط عرف مردم ابداع شده است، یا توسط کتاب مقدس به ما رسیده است، در واقع تبیین کننده تصورات ما از طبیعت الهی است، اما دلالت خود آن طبیعت را شامل نمی شود. و ممکن است بدون مشکل زیاد نشان داده شود که چنین است. زیرا همه اصطلاحات دیگری که در مورد خلقت به کار می رود، حتی بدون تحلیل منشأ آنها، ممکن است به طور تصادفی در مورد موضوعات به کار رفته باشند، زیرا ما راضی هستیم که چیزها را به هر نحوی با کلمه ای که به آنها اطلاق می شود نشان دهیم تا از سردرگمی در دانش خود نسبت به چیزهای مدلول جلوگیری شود. اما تمام اصطلاحاتی که برای هدایت ما به معرفت خدا به کار می روند، هر کدام معنای خاص خود را درک کرده اند، و شما نمی توانید در میان اصطلاحاتی که مخصوصاً در مورد خدا به کار رفته است، کلمه ای را بیابید که معنای مشخصی نداشته باشد. از این رو روشن می شود که با هر یک از اصطلاحاتی که به کار می بریم، خود ذات الهی دلالت نمی کند، بلکه برخی از اطراف آن را می شناسند. زیرا ما می گوییم، ممکن است این باشد که الوهیت فاسد ناپذیر، یا قدرتمند، یا هر چیز دیگری که عادت داریم در مورد او بگوییم. اما در هر یک از این اصطلاحات، معنای خاصی می‌یابیم که برای درک یا ادعای ماهیت الهی مناسب است، اما بیانگر آن چیزی نیست که آن طبیعت در ذات خود است. زیرا موضوع، هر چه که باشد، فسادناپذیر است: اما تصور ما از فساد ناپذیری این است - آن چیزی که هست، به زوال نمی رسد: بنابراین، وقتی می گوییم که او فسادناپذیر است، آنچه را که ذات او رنج نمی برد، اعلام می کنیم، اما آنچه را که در معرض فساد نیست، بیان نمی کنیم.
بنابراین، دوباره، اگر بگوییم که او بخشنده حیات است، هر چند با این نام نشان دهیم که او چه می دهد، با آن کلمه اعلام نمی کنیم که آن چیزی که به آن می دهد، چیست. و با همان استدلال در می یابیم که هر چیز دیگری که از اهمیتی که در اسماء بیان کننده صفات الهی است حاصل می شود یا ما را از تصور آنچه که نباید از ماهیت الهی تصور می کنیم منع می کند، یا آنچه را که باید از آن تصور کنیم به ما می آموزد، اما توضیحی در مورد خود طبیعت را شامل نمی شود. پس از آن‌جا که ما عملیات‌های مختلف قدرت بالای خود را درک می‌کنیم، نام‌های خود را از چندین عملیاتی که برای ما شناخته شده است، می‌سازیم، و همانطور که یکی از اینها را می‌شناسیم آن عملیات بررسی و بازرسی، یا به قولی مشاهده، که به موجب آن او همه چیز را بررسی می‌کند و همه آنها را نادیده می‌گیرد، افکار ما را تشخیص می‌دهد، و حتی به آن چیزهایی که به قدرت خدا مشهود است، می‌اندیشیم. یا ، به این ترتیب از «نما» یا «دیدن» نامیده می‌شود، و به آن کسی که « » یا نظاره‌گر ما است، با استفاده عرفی و به دستور کتاب مقدس، « » یا خدا نامیده می‌شود. حال اگر کسی اعتراف کرد که دیدن و تشخیص یکی هستند، و خدایی که ناظر بر همه چیز است، هر دو ناظر جهان هستی است و نامیده می‌شود، این عملیات را در نظر بگیرد و قضاوت کند که آیا متعلق به یکی از اشخاصی است که ما به تثلیث مقدس معتقدیم، یا اینکه قدرت در سراسر سه شخص گسترده است. زیرا اگر تعبیر ما از واژه الوهیت یا ، تفسیری درست باشد، و چیزهایی را که دیده می‌شود، گفته می‌شود که دیده می‌شوند، یا ، و آنچه را که آنها را می‌بینند، یا خدا نامیده می‌شود، هیچ‌یک از اشخاص در

تثلیث به طور منطقی می تواند از چنین نامی بر اساس حس مستثنی شود
درگیر کلمه زیرا کتاب مقدس عمل دیدن را به طور یکسان به پدر، پسر و روح القدس نسبت می دهد. داوود می‌گوید: ای خدای مدافع ما، ببین: و از اینجا درمی‌یابیم که بینایی عمل درست ایده خداست، تا آنجا که خدا تصور می‌شود، زیرا می‌گوید: خدایا ببین. اما عیسی همچنین افکار کسانی را که او را محکوم می‌کنند می‌بیند و می‌پرسد که چرا با قدرت خود گناهان انسان‌ها را می‌بخشد؟ زیرا می گوید: عیسی با دیدن افکار آنها. و همچنین در مورد روح القدس، پطرس به حنانیاس می گوید: چرا شیطان قلب تو را پر کرده است تا به روح القدس دروغ بگویی؟ اعمال رسولان 5: 3 نشان می دهد که روح القدس شاهد واقعی بود و از آنچه حنانیا جرأت کرده بود در خفا انجام دهد و توسط او آشکار شدن راز به پطرس نشان داده شد. زیرا حنانیا همان طور که فکر می کرد، پنهانی از همه مردم دزد شد و گناه خود را پنهان کرد، اما روح القدس در همان لحظه در پطرس بود و قصد او را تشخیص داد، چنانکه بخل ورزیده بود، به پطرس کشیده شد و از خود قدرت دیدن راز را به پطرس بخشید، در حالی که معلوم است که او نمی توانست این کار را پنهان کند.

اما کسی خواهد گفت که دلیل برهان ما هنوز به سؤال مربوط نمی شود. زیرا حتی اگر اعتراف می شد که نام الهه یک نام رایج در طبیعت است، ثابت نمی شد که ما نباید از خدایان صحبت کنیم: اما با این استدلال ها، برعکس، ما مجبور هستیم که از خدایان صحبت کنیم: زیرا در عرف بشر می دانیم که نه تنها کسانی که در یک طبیعت شریک هستند، بلکه حتی هرکسی که ممکن است در یک تجارت باشد، در مورد آنها صحبت نمی کنند. همانطور که ما از بسیاری از سخنوران، یا نقشه برداران، یا کشاورزان، یا کفاشان، و در همه موارد دیگر صحبت می کنیم. اگر واقعاً ربوبیت وصف ماهیت بود، بنا بر استدلالی که ارائه شد، به دلیل جدایی ناپذیری و تقسیم ناپذیری ماهیت، بهتر است که سه شخص را در عدد مفرد بگنجانیم و از خدای یگانه سخن بگوییم: اما از آنجایی که با آنچه گفته شد ثابت شده است، به نظر می رسد که واژه ربوبیت از عمل مهم است، نه از آن چیزی که برهان به طبیعت تبدیل شده است. بنابراین، هرچه بیشتر آن سه خدا را که در یک عملیات مورد بررسی قرار می‌گیرند، می‌خوانیم، زیرا می‌گویند که از سه فیلسوف یا سخنور، یا هر نام دیگری که از یک تجارت گرفته شده است صحبت می‌شود، وقتی کسانی که در یک تجارت شرکت می‌کنند بیش از یک نفر باشند.

من در بیان این دیدگاه تلاش کردم تا استدلال را از طرف مخالفان مطرح کنم، تا تصمیم ما با تضادهای مفصل تر تقویت شود. اجازه دهید اکنون بحث خود را از سر بگیریم.

همانطور که تا حدی با بیان خود نشان دادیم که کلمه الوهیت از نظر ماهیت مهم نیست، بلکه ممکن است به طور معقول دلیلی ادعا شود که در مورد مردان، کسانی که با یکدیگر در کارهای مشابه شریک هستند به صورت جمع برشمرده شده و از آنها صحبت می شود، در حالی که از سوی دیگر از خدا در مفرد صحبت می شود به عنوان یک خدا و یک خدای یگانه، حتی اگر ثلاثه توسط خدای واحد و خدای یگانه نشانه ای جدا از آن بیان شود. اصطلاح الوهیت، می توان ادعا کرد، من می گویم، این واقعیت را می توان ادعا کرد که مردان، حتی اگر چند نفر به شکل یکسانی درگیر باشند، هر کدام به تنهایی در کاری که به عهده گرفته است، کار می کنند، و هیچ مشارکتی در کنش فردی او با دیگرانی که در همان شغل مشغول هستند، ندارند. به عنوان مثال، فرض کنیم مورد چند نفر از سخنوران، تعقیب آنها یکی بودن، یکسان است.

نام در موارد متعدد: اما هر یک از کسانی که آن را دنبال می کنند به تنهایی کار می کنند، این یکی به حساب خودش و آن هم به حساب خودش. بنابراین، از آنجایی که در بین انسانها، عمل هر یک در یک تعقیب تبعیض آمیز است، به درستی آنها را بسیار می نامند، زیرا هر یک از آنها در محیط خود، با توجه به ویژگی خاص عملیات خود، از دیگران جدا می شود. اما در مورد طبیعت الهی، ما به طور مشابه نمی آموزیم که پدر به تنهایی کاری را انجام می دهد که در آن پسر به طور مشترک کار نمی کند، یا باز هم که پسر هیچ عمل ویژه ای غیر از روح القدس دارد. اما هر عملی که از خدا تا آفرینش گسترش می یابد و بر اساس تصورات متغیر ما از آن نامگذاری می شود، از پدر منشأ می گیرد و از طریق پسر انجام می شود و در روح القدس کامل می شود. به همین دلیل نامی که از عملیات به دست می‌آید بر حسب تعداد کسانی که آن را انجام می‌دهند تقسیم نمی‌شود، زیرا عمل هر یک نسبت به چیزی جدا و خاص نیست، بلکه هر چه واقع شود، یا در مورد اعمال مشیت او نسبت به ما، یا به حکومت و قانون کائنات، با فعل سه گانه محقق می‌شود، اما آنچه واقع می‌شود، سه چیز نیست. ما ممکن است از یک مثال معنای این را بفهمیم. من از او می گویم که منبع اصلی هدایا است، همه چیزهایی که در این فیض شریک بوده اند، زندگی خود را به دست آورده اند. پس وقتی می پرسیم که این هدیه خوب از کجا به ما رسیده است، به راهنمایی کتاب مقدس درمی یابیم که از طرف پدر، پسر و روح القدس بوده است. با این حال، اگرچه ما سه شخص و سه نام را بیان کردیم، نمی‌دانیم که سه جان به ما بخشیده‌ایم، یکی از هر شخص جداگانه. اما همان زندگی توسط پدر در ما ایجاد می شود و توسط پسر آماده شده است و به اراده روح القدس بستگی دارد. از آن زمان به بعد، تثلیث مقدس هر عملی را به روشی که من گفتم انجام می دهد، نه با عمل جداگانه بر حسب تعداد افراد، بلکه به این ترتیب که یک حرکت و اراده خیر وجود داشته باشد که از طرف پدر به وسیله پسر به روح ابلاغ می شود (زیرا همانطور که ما آنها را که عمل آنها یک زندگی می بخشد، سه بخشنده زندگی می نامیم، و نه آنها را در وجود خیر می خوانیم، نه آنها را در وجود خیر می خوانیم. در جمع با هر یک از صفات دیگر آنها); بنابراین، ما نمی توانیم کسانی را که این قدرت و عملیات الهی و ناظر را نسبت به خود و همه مخلوقات، به طور پیوسته و جدایی ناپذیر، با عمل متقابل خود اعمال می کنند، سه خدا بنامیم. زیرا همانطور که وقتی از کلام کتاب مقدس در مورد خدای جهان می آموزیم که او تمام زمین را داوری می کند رومیان 3: 6 می گوییم که او داور همه چیز به واسطه پسر است و باز هم وقتی می شنویم که پدر هیچ کس را داوری نمی کند، فکر نمی کنیم که کتاب مقدس با خودش مغایرت دارد - (زیرا او که همه چیز را به وسیله خود به تمام زمین داوری می کند، انجام می دهد) توسط یگانه زاده ارجاع به پدر دارد، به طوری که او خود قاضی همه چیز است و هیچ کس را قضاوت نمی کند، به این دلیل که، همانطور که گفتیم، تمام قضاوت پسر را به عهده داشته است، در حالی که تمام قضاوت پسر با اراده پدر منطبق است و نمی توان به درستی گفت که آنها از یک قدرت هستند و یا از آن دو منتفی هستند. داوری)؛ - همچنین در مورد کلمه الوهیت، مسیح قدرت خدا و حکمت خداست، و همان قدرت نظارت و مشاهده که ما آن را الوهیت می نامیم، پدر از طریق یگانه زاده اعمال می کند، در حالی که پسر هر قدرتی را بوسیله روح القدس کامل می کند، همانطور که اشعیا می گوید، توسط روح اشعیا و سوزاندن روح داوری قضاوت می کند. او نیز طبق قولی که در انجیل به یهودیان گفته شده است. زیرا او می گوید، اگر من به وسیله روح خدا شیاطین را بیرون می کنم متی 12:28. جایی که او هر شکلی از انجام کار خیر را به دلیل وحدت عمل در توصیفی جزئی شامل می‌شود: برای

نام برگرفته از عملیات را نمی توان بین بسیاری از مواردی که نتیجه عملیات متقابل آنها یکی است تقسیم کرد.

پس از آن‌جا که خصلت قدرت ناظر و ناظر یکی است، در پدر، پسر و روح‌القدس، همان‌طور که در بحث قبلی ما گفته شد، خروج از پدر از چشمه‌ای که پسر به کار می‌گیرد، و فیض آن را با نیروی روح کامل می‌کند. و از آنجایی که هیچ عملیاتی در مورد اشخاص جدا نیست، هر یک به تنهایی جدا از آنچه در تفکر ما به او ملحق شده است، انجام می شود، بلکه همه مشیت، مراقبت و نظارت بر همه، به طور یکسان بر چیزها در خلقت معقول و آنهایی که از طبیعت مافوق دنیوی هستند، و آن قدرتی که چیزهایی را که هستند حفظ می کند، و آنهایی را که سه چیز درست و نادرست، یک چیز، یک، یک، یک، و ناقص است، اصلاح می کند. در واقع، توسط تثلیث مقدس هدایت می شود، اما با تقسیم سه گانه برحسب تعداد افرادی که در ایمان در نظر گرفته شده اند، جدا نشده است، به طوری که هر یک از اعمالی که به خودی خود در نظر گرفته می شود، باید کار پدر به تنهایی، یا به طور خاص پسر، یا روح القدس جداگانه باشد، اما در حالی که هر یک از روح نیکو به خدا و خدای متعال می گوید. انسان به طور جداگانه اول قرنتیان 12:11، حرکت خیر ناشی از روح بی آغاز نیست - ما در می یابیم که نیرویی که ما قبل از این حرکت تصور می کنیم، که خدای یگانه است، سازنده همه چیز است. بدون او هیچ چیز موجودی به آغاز وجود خود نمی رسد: و باز هم همین منبع خیر از اراده پدر.

پس اگر هر چیز نیکو و هر نام نیک بسته به آن قدرت و هدفی که بدون آغاز است، به قدرت روح از طریق خدای یگانه، بدون علامت زمان یا تمایز به کمال می رسد (از آنجایی که در حرکت اراده الهی از طرف پدر، از طریق پسر، به روح، هیچ گونه تأخیر، وجود یا تصور وجود ندارد) نام را به کثرت تقسیم کنید، زیرا وحدت موجود در عمل مانع از شمارش جمع می شود. و به عنوان نجات دهنده همه انسانها، به ویژه کسانی که به اول تیموتائوس 4: 10 ایمان دارند، توسط رسول به عنوان یک نفر صحبت می شود، و هیچ کس از این عبارت استدلال نمی کند که یا پسر ایمانداران را نجات نمی دهد، یا اینکه نجات به کسانی داده می شود که بدون دخالت روح آن را دریافت می کنند. اما خدایی که بر همه است، نجات‌دهنده همه است، در حالی که پسر به واسطه فیض روح، نجات را انجام می‌دهد، و با این حال، آنها در کتاب مقدس سه ناجی نامیده نمی‌شوند (اگرچه اعتراف شده است که نجات از تثلیث مقدس حاصل می‌شود).

به نظر من، با توجه به برهان کنونی برهان ما، مطلقاً ضروری به نظر نمی‌رسد که با کسانی که با ما مخالفت می‌کنند با این ادعا که ما خدایی را به عنوان یک عملیات تصور نمی‌کنیم، مبارزه کنیم. زیرا ما که ذات الهی را نامحدود و غیرقابل درک می‌دانیم، هیچ درکی از آن نداریم، بلکه اعلام می‌کنیم که ماهیت را باید از همه جهات نامتناهی تصور کرد: و آن چیزی که مطلقاً نامحدود است، از یک جهت محدود نیست، در حالی که در دیگری نامحدود باقی می‌ماند، بلکه بی‌نهایت مطلقاً از محدودیت آزاد است. بنابراین آن چیزی که بدون محدودیت است، مطمئناً حتی با نام محدود نمی شود. پس برای اینکه ثابت کنیم تصور ما از بی نهایت در مورد ماهیت الهی است، می گوییم که الوهیت است.

بالاتر از هر اسمی: و الوهیت اسمی است. اکنون نمی‌توان آن را یکباره نامی دانست و بالاتر از هر نامی به حساب آورد.

اما اگر مخالفان ما بپسندند که بگویند که اهمیت این اصطلاح، عمل نیست، بلکه ماهیت است، به استدلال اصلی خود باز خواهیم گشت، که عرف نام یک طبیعت را به اشتباه برای نشان دادن کثرت به کار می‌برد: زیرا بر اساس استدلال درست، نه کاهش و نه افزایش به هیچ ماهیتی تعلق نمی‌گیرد، وقتی به تعداد بیشتر یا کوچک‌تر در نظر گرفته شود. زیرا تنها چیزهایی هستند که در محدودیت فردی آنها در نظر گرفته شده است که به صورت جمع برشمرده می شوند. حال این قیود با ظاهر بدن و اندازه و مکان و تفاوت شکل و رنگ مورد توجه قرار می گیرد و آنچه که جدا از این شرایط در نظر گرفته می شود از قیودی که توسط این دسته ها شکل می گیرد فارغ است. آنچه به این ترتیب محدود نشده است، برشمرده نمی‌شود، و آنچه برشمرده نشده است، نمی‌توان در کثرت تأمل کرد. زیرا ما می گوییم که طلا، با وجود اینکه به شکل های متعدد بریده شده است، یک است، و از آن صحبت می شود، اما از سکه های بسیار یا استاترهای بسیار صحبت می کنیم، بدون اینکه هیچ ضربی از ماهیت طلا در تعداد استارها پیدا کنیم. و به همین دلیل از طلا صحبت می کنیم، وقتی که به مقدار زیاد، چه به صورت بشقاب یا در سکه، به همان اندازه در نظر گرفته می شود، اما به دلیل کثرت مواد از آن به طلاهای زیاد صحبت نمی کنیم - مگر زمانی که کسی بگوید قطعات طلای زیادی وجود دارد (مثلاً داریک ها، یا استاترها)، که در این صورت این ماده نیست، بلکه تکه های پولی است که باید به آنها اشاره کنیم: طلایی اما طلایی

بنابراین، همانطور که استاترهای طلایی بسیار هستند، اما طلا یکی است، همچنین کسانی که به طور جداگانه در طبیعت انسان به ما نشان داده می شوند، مانند پیتر، یعقوب و یوحنا، بسیارند، اما انسان موجود در آنها یکی است. و اگر چه کتاب مقدس کلمه را بر اساس اهمیت جمع گسترش می دهد، جایی که می گوید مردم به عبرانیان بزرگتر 6:16 و پسران انسان سوگند یاد می کنند، و در عبارات دیگری از این قبیل، باید اذعان کنیم که در استفاده از عرف شکل رایج گفتار، قانونی را در مورد درستی و یا بیان این چیزها به روشی دیگر وضع نمی کند. عبارات را به کار می برد، اما این کلمه را طبق عرف رایج به کار می برد، فقط به این منظور که این کلمه برای کسانی که آن را دریافت می کنند سودمند باشد، و در نحوه گفتار خود به نکاتی که هیچ ضرری از عبارات از نظر نحوه درک آنها نمی تواند وارد شود، دقت نمی کند.

در واقع، بیان جزئیات از کتاب مقدس آن دسته از ساختارهایی را که به طور نادرست بیان شده اند، به منظور اثبات گفته ای که گفته ام، کار طولانی خواهد بود. با این حال، در جایی که خطر آسیب به بخشی از حقیقت وجود دارد، دیگر در عبارات کتاب مقدس هیچ استفاده بی رویه یا بی تفاوت از کلمات نمی یابیم. به همین دلیل کتاب مقدس نامگذاری مردان را به صورت جمع می پذیرد، زیرا هیچ کس با چنین شکل گفتاری در تصورات خود گمراه نمی شود تا بسیاری از علوم انسانی را تصور کند، یا فرض می کند که بسیاری از ماهیت های انسانی با این واقعیت نشان داده شده است که نام بیانگر آن ماهیت به صورت جمع به کار رفته است. اما کلمه خدا را با دقت فقط به صورت مفرد به کار می برد و از وارد کردن ایده ماهیت های مختلف در ذات الهی با دلالت جمع خدایان محافظت می کند. به همین دلیل است که می‌گوید: خداوند، خدای ما، خداوند واحد تثنیه 6:4 است، و همچنین خدای یگانه را به نام خدا اعلام می‌کند، بدون اینکه وحدت را به معنای دوگانه تقسیم کند، به طوری که پدر و پسر را بخوانند.

دو خدا، هر چند که هر کدام توسط نویسندگان مقدس به عنوان خدا اعلام شده است. پدر خداست، پسر خداست، و با این حال، با همان اعلامیه، خدا یکی است، زیرا هیچ تفاوتی از نظر ماهیت و عمل در الوهیت در نظر گرفته نمی شود. زیرا اگر (طبق تصور گمراه شدگان) ماهیت تثلیث مقدس متنوع بود، در نتیجه این تعداد به کثرت خدایان تعمیم می‌یابد که بر اساس تنوع ذات در موضوعات تقسیم می‌شود. اما از آنجایی که ذات الهی، مجرد و لایتغیر، که ممکن است یکی باشد، همه تنوع را در ذات رد می کند، در مورد خود دلالت کثرت را نمی پذیرد. اما همانطور که آن را یک ماهیت می نامند، در مفرد با همه نام های دیگرش، خدا، نیک، مقدس، نجات دهنده، عادل، قاضی، و هر اسم الهی دیگری که قابل تصور است نامیده می شود: چه کسی بگوید که اسماء اشاره به طبیعت دارند یا به عمل، ما در این موضوع بحث نمی کنیم.

با این حال، اگر کسی از استدلال ما انزجار کند، به این دلیل که با قبول نکردن تفاوت ماهیت منجر به اختلاط و سردرگمی افراد می شود، ما به چنین اتهامی این پاسخ را خواهیم داد - که در عین اعتراف به ماهیت تغییر ناپذیر ماهیت، تفاوت در علت را انکار نکنیم، و آن چیزی که ناشی از آن است، و تنها به وسیله آن، شخص دیگری را تشخیص می دهد، که ما آن را از دیگری تشخیص می دهیم. علت، و دیگری از علت است; و مجدداً در آن چیزی که علت است، ما تمایز دیگری را تشخیص می دهیم. زیرا یکی مستقیماً از علت اول است و دیگری به واسطه علتی که مستقیماً از علت اول است. به طوری که صفت یگانه زاده بودن بدون شک در پسر باقی می ماند، و جابجایی پسر، در حالی که از صفت یگانه زاده بودن او محافظت می کند، روح را از ارتباط او از طریق طبیعت با پدر باز نمی دارد.

اما در صحبت از علت و علت، ما با این کلمات ماهیت را بیان نمی کنیم (زیرا هیچ کس تعریف یکسانی از علت و ماهیت نمی دهد)، بلکه تفاوت در نحوه وجود را نشان می دهیم. زیرا وقتی می گوییم یکی علت است و دیگری بی علت است، ماهیت را با کلمه علت تقسیم نمی کنیم، بلکه فقط به این واقعیت اشاره می کنیم که پسر بدون نسل وجود ندارد، و نه پدر بر نسل: بلکه باید در وهله اول باور کنیم که چیزی وجود دارد، و سپس نحوه وجود موضوع اعتقادمان را به دقت بررسی کنیم: بنابراین مسئله وجود دیگری است. گفتن اینکه هر چیزی بدون نسل وجود دارد، نحوه وجود آن را مشخص می کند، اما آنچه وجود دارد با این عبارت نشان داده نمی شود. اگر از کشاورز در مورد درختی بپرسند که آیا آن درخت کاشته شده یا رشد کرده است و او می‌گوید که درخت کاشته نشده است یا نتیجه کاشت است، آیا با این پاسخ ماهیت درخت را اعلام می‌کند؟ مطمئنا نه؛ اما در حالی که می‌گوید چگونه وجود دارد، سؤال ماهیت آن را مبهم و غیرقابل توضیح می‌گذارد. بنابراین، در صورت دیگر، وقتی می آموزیم که او نامعلوم است، به ما یاد می دهند که او در چه حالتی وجود دارد و چگونه شایسته است که او را موجود تصور کنیم، اما در آن عبارت نمی شنویم که او چیست. بنابراین، وقتی چنین تمایزی را در مورد تثلیث مقدس تصدیق می‌کنیم، که معتقدیم یک شخص علت است، و دیگری علت است، دیگر نمی‌توانیم به مخدوش کردن تعریف اشخاص توسط جامعه طبیعت متهم شویم.

بنابراین، از آنجا که از یک سو ایده علت، افراد تثلیث مقدس را متمایز می کند، اعلام می کند که یکی بدون علت وجود دارد، و دیگری علت است. و از آنجایی که از یک سو طبیعت الهی توسط هر تصوری غیرقابل تغییر و تقسیم نشده درک می شود، زیرا

به این دلایل ما به درستی ربوبیت را یکی و خدا را یکی می دانیم و در مفرد همه اسمایی را که بیانگر صفات الهی هستند به کار می بریم.